

آمریکای باستان

لانگ، کاترین، ۱۹۴۶ - م.
آمریکای باستان / کاترین ج. لانگ: ترجمه فرید جواهر کلام. - تهران:
قنوس، ۱۳۸۳.
ISBN 978-964-311-489-3
۱۵۲ ص. مصور.
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
Ancient America
عنوان اصلی:
کتابنامه: ص ۱۴۳-۱۴۸.
نمایه.
۱. سرخپوستان - آثار تاریخی - ادبیات نوجوانان. ۲. آمریکا - آثار تاریخی -
ادبیات نوجوانان. الف. جواهر کلام، فرید، ۱۳۰۴ - ، مترجم. ب. عنوان.
E ۵۸/۴/۲۱۸ ۹۷۰/۰۱ [ج]

۳۲۴۱۴-۸۲م

کتابخانه ملی ایران

آمریکای باستان

کاترین ج. لانگ

ترجمه فرید جواهر کلام



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Ancient America

Cathryn J. Long

Lucent Books, 1996



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

کاترین ج. لانگ

آمریکای باستان

ترجمه فرید جواهرکلام

چاپ نهم

۶۰۰ نسخه

۱۴۰۱

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۴۸۹ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 489 - 3

www.qoqnoos.ir

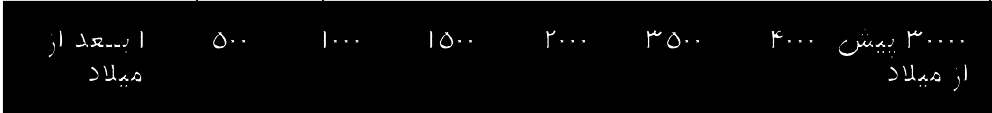
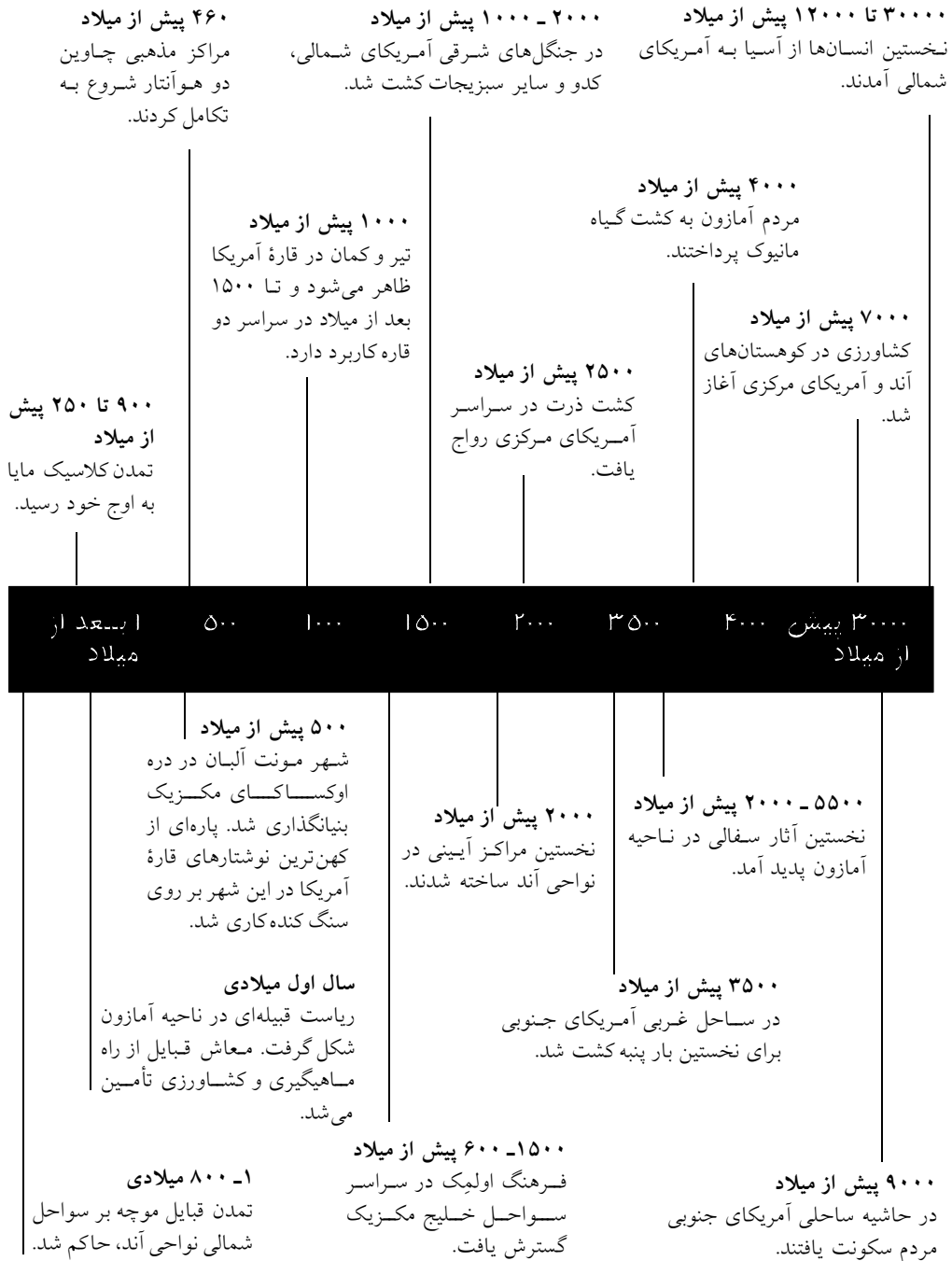
Printed in Iran

۷۵۰۰۰ تومان

فهرست

- پیشگفتار: ماهیت تاریخ آمریکای باستان ۹
۱. شکارچیان و خوشه چینان ۱۵
۲. کشاورزی و تأثیر آن ۳۳
۳. تمدن در آمریکای مرکزی و نواحی آند آغاز می‌شود ۴۹
۴. اینکا ۶۹
۵. مایاها ۸۵
۶. آزتک‌ها ۱۰۵
۷. تماس و پیروزی ۱۲۱
- یادداشت‌ها ۱۳۷
- برای مطالعهٔ بیشتر ۱۴۱
- منابع مورد استفاده ۱۴۳
- نمایه ۱۴۹

رویدادهای مهم در تاریخ آمریکای باستان



۶۰۰ میلادی

شهر تئوتی هوآکان در دره مکزیک به اوج شکوفایی رسید.

۱۰۰۰ میلادی

ذرت و لوبیا در آمریکای شمالی کشت شد.

۱۱۰۰ - ۱۳۰۰ میلادی

نیاکان قوم پوئبلو در جنوب غربی آمریکای شمالی روستاهایی با خانه‌های به هم چسبیده را به صورت استادانه‌ای ساختند.

۱۳۵۰ میلادی

تمدن آزتک‌ها شکل می‌گیرد.

۱۴۹۴ میلادی

پیمان توردسیلباس آمریکا را بین اسپانیا و پرتغال تقسیم کرد.

۱۴۳۸ میلادی

پاچاکاتی امپراتوری اینکا را بنیان نهاد.

۱۵۳۴ میلادی

ژاک کسارتیه کانادا را مستعمره فرانسه اعلام کرد.

۱۵۳۳ میلادی

پیسارو امپراتوری اینکا را مغلوب کرد.

۱۶۲۱ میلادی

مهاجران انگلیسی و بومیان آمریکایی در شهر پلیموت جشن روز شکرگزاری را برپا کردند.

۱۹۰۰

۱۵۰۰

۱۴۰۰

۱۳۰۰

۱۲۰۰

۱۱۰۰

۱۰۰۰

۵۰۰

۱۴۹۲ میلادی

کریستف کلمب در جزیره هیسپانیولا پیاده شد.

۱۴۲۸ میلادی

امپراتوری آزتک با اتحاد سه‌گانه تشکیل شد.

۱۵۱۹ میلادی

کورتز تسخیر امپراتوری آزتک را شروع کرد.

۱۰۵۰ - ۱۲۵۰ میلادی

شهر چاهوکیا بزرگ‌ترین شهر آمریکای شمالی در کنار رود می‌سی‌سی‌پی به اوج شکوفایی رسید.

۱۱۱۵ میلادی

در جنوب غربی آمریکای شمالی در دره چاکو، تجارت فیروزه و سایر کالاها رونق گرفت.

۶۵۰ میلادی

شهر تایواناکو و اطرافش در ناحیه آند شکوفا شد.

۱۵۳۰ میلادی

نظام کاپیتانیا در برزیل آغاز شد.

۱۵۸۴ میلادی

انگلستان مدعی مالکیت تمام آمریکای شمالی شد که ساکنان مسیحی نداشت.

پیشگفتار

ماهیت تاریخ آمریکای باستان

تاریخ آمریکا پیش از رسیدن اروپاییان به آنجا تقریباً ناگفته مانده است - با این همه هر سال بخش‌های تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد.

نخستین انسان‌هایی که به قاره آمریکا رسیدند، بخشی از موج مردمانی بودند که به آرامی از آفریقا گذر کرده به قاره‌های دیگر رفته بودند. پاره‌ای از این مردمان حدود یکصد هزار سال پیش ابتدا به آسیا و اروپا مهاجرت کردند. زمانی، گروه‌های اندکی از همین مردمان به اقیانوس آرام رسیدند، و حتی از اقیانوس نیز گذشتند و خود را به استرالیا رساندند. سرانجام چهارده هزار سال پیش یا اندکی زودتر گروه‌های انسانی از آسیا گذر کردند و خود را به دو قاره آمریکا رساندند.



فرهنگ‌های آمریکای باستان از اقوام کوچ‌نشین شکارچی -خوشه‌چین تا تمدن‌هایی پیشرفته مانند قوم مایا را دربر می‌گرفت، قومی که شهرهایی شگفت‌انگیز مانند چیچن ایتسا (عکس بالا) را در مکزیک بنا کرد.

افسانه آفرینش

تاریخ سنتی بومی شامل افسانه‌هایی در باره آفرینش است، مانند این افسانه قوم اوکاناگان که ساکن شمال غرب آمریکای شمالی بودند. این متن را الکلارک بازگویی کرده و ریچارد اِردوس آن را پس از جرح و تعدیل در کتاب سخنان جهان: داستان‌ها و هنر بومیان آمریکا به چاپ رسانده است:

زمین زمانی موجودی انسانی بود: «سالخورده مرد» او را به شکل زنی درآورد و به وی چنین گفت: «تو مادر تمام مردمان خواهی بود.»

از آن پس، زمین کماکان زنده است ولی تغییراتی کرده است. خاک، گوشت بدن اوست، صخره‌ها استخوان‌هایش، باد نفس او، درختان و گیاهان موهای او. این زن [زمین] به آراستگی می‌زید، و ما بر روی وی زندگی می‌کنیم....

«سالخورده مرد» پس از آن که آن زن را به شکل زمین درآورد، پاره‌ای از گوشت بدن وی را برگرفت و پس از مالش آن را به صورت گلوله‌هایی درآورد، همان‌گونه که آدمیان با گِل چنین می‌کنند. او [سالخورده مرد] نخستین گروه این گلوله‌ها را به صورت موجودات اولیه جهان درآورد.... سالخورده مرد، انسان‌ها را از آخرین گلوله‌های گلی که از زمین برگرفته بود، آفرید. وی گِل‌ها را غلتاند و غلتاند و سپس آن‌ها را به شکل سرخپوست‌ها درآورد، آن‌گاه بر آن‌ها روح بدمید و زنده‌شان کرد.... سالخورده مرد آدمیان و حیوانات را به صورت نر و ماده خلق کرد تا بتوانند کثیر و بارور شوند. بدین ترتیب تمام موجودات زنده از زمین منشأ گرفتند. هنگامی که ما به اطراف خود بنگریم بخش‌هایی از مادر خود را در هر گوشه می‌بینیم.

این گروه‌های انسانی، مانند گروه‌های دیگر آن دوران، هنر و مهارت بقا و زنده ماندن را داشتند، و نیز صاحب ابزارهای سنگی، استخوانی و چوبی بودند. به همین ترتیب دارای فرهنگ پراهمیت در کنار هم و با هم زیستن بودند که در نتیجه برایشان جا و مکانی در جهان فراهم می‌آورد، ولی هنوز به کشاورزی دست نیافته و با راه‌های پر پیچ و خمی که زندگی امروز تمدن می‌نامد، آشنا نشده بودند. در طی هزاران سال پیش از کشف آمریکا به دست کاشفان اروپایی در سال ۱۴۹۲، مردمانی که امروز به بومی آمریکایی یا سرخپوست معروفند، در جدایی و انزوای مطلق از قسمت‌های دیگر جهان تکامل یافتند.

جدایی و انزوای بومیان آمریکا بدان معنا نیست که آنان همگی یک شکل و یکسان ماندند. اجتماعی متنوع و گونه‌گون در میان آنان پدیدار شد. گروه‌هایی از آنان به شیوه خود و با استعدادهای خاص خویش تکامل یافتند، گروه‌هایی نیز نابود گشته از میان رفتند. سه

گونه سازمان فرهنگی و اجتماعی اساسی در میان آن‌ها یافت می‌شد: گروه شکارچی - خوشه‌چین، گروه کشاورز روستایی و تمدن‌های پیچیده و پیشرفته. تمامی این اجتماعات در دو قاره آمریکا تکامل یافتند، ولی این تکامل همیشه به یک اندازه نبود. مثلاً در ناحیه‌ای که امروز به لوئیزیانا معروف است، گروه‌های بیابانگرد شکارچی - خوشه‌چین ساختمان‌های بزرگی بنا کردند که به سان بناهای قوم اینکا چشمگیر بودند. ساکنان شهرهای بزرگی، مانند مایاهای وراکروز، سرانجام مراکز پیشرفته شهری را ترک گفتند و به روستانشینی و کشاورزی روی آوردند. هنگامی که اروپاییان به این سرزمین‌ها رسیدند، بومیان را مشاهده کردند که به شکل‌های متنوعی زندگی می‌کنند، با این همه غالباً به یکدیگر نزدیک بودند. مثلاً مردمان ثروتمند و مرفه سواحل شمال غربی آمریکای شمالی، در خانه‌های چوبی آراسته و تزئین شده می‌زیستند، مراسم اجتماعی باشکوهی داشتند و لباس‌های فاخری دربر می‌کردند. با تمام این احوال همسایگان مجاور آنان که با ایشان داد و ستد می‌کردند همان گروه‌های شکارچی - خوشه‌چین بودند که شباهت بسیاری با نیاکان اولیه خویش داشتند. اینان تن‌پوش و مایملک اندکی داشتند چون مجبور بودند برای خوراک در بیابان و صحرا پُرسه زنند.

مردمان و اقوام گوناگون دو قاره آمریکا، هر یک تاریخ مخصوص به خود را داشتند، دقیقاً مانند اروپاییان. هر گروهی افسانه‌آفرینش مخصوص به خود را داشت، افسانه‌ای که مردمان

آن گروه را به همان بخش از زمین

خودشان مربوط می‌ساخت.

سالخوردگان در تمام جوامع بومی

حافظ خاطرات گذشته بودند. آنان با

داستان‌ها، ترانه‌ها، اشعار و مراسم

در زنده نگه داشتن سنت‌ها و

وقایعی می‌کوشیدند که بیش از همه

مهم و معنی‌دار بودند. اشیاء نیز

معرف گذشته بودند. مثلاً یک چپقی

ممکن بود نیای آنان را که سازنده

چپقی بود، به یاد آورد. دود کردن و

کشیدن تنباکو در آن چپقی نوعی

احترام به روح نیاکان به شمار می‌رفت.



یک کنده‌کاری از ناحیه لاونتا در مکزیک که پادشاهی را در زر و زیور و لباس شاهانه کامل نشان می‌دهد.

بومیان آمریکا معمولاً تاریخ را با معانی روحانی و معنوی همساز و همخوان می‌کردند. چنین ارتباطی ممکن بود ساده باشد، مانند کشیدن چپق نیاکان، یا بسیار پیچیده باشد. مثلاً قوم مایا در آمریکای مرکزی گرداگرد بناهای خود تخته‌سنگ‌هایی سربالا و عمودی به نام استل قرار می‌دادند. بر روی هر یک از این تخته‌سنگ‌ها نقش و نگار و نوشتارهایی بود که شامل تاریخ فرمانروایان گذشته می‌شد. در عین حال همین نقش و نگارهای حکاکی شده به خدایان و وقایع ماوراءالطبیعه نیز اشاره می‌کرد. در نظر مایاها و همه بومیان آمریکا، منابع قدرت روحانی به سان انسان‌ها برای خود تاریخ داشتند.

تاریخ گمشده - و باز یافته

یکی از آثار وحشتناک ورود اروپاییان به آمریکا، انکار اهمیت و حتی وجود تاریخ پرشکوه بومیان بود. از آن‌جا که سنت‌های دو قاره آمریکا با سنت‌های اروپا بسیار متفاوت بود، برای اروپاییان تقریباً غیرممکن بود که درک کنند این مردمان هم برای خود تاریخی داشته‌اند، و حتی برای ثبت و ضبط تاریخ خود روش معتبری داشته‌اند. علائم سابقه‌های تاریخی بومیان که به شکل اشیاء، نوشتار یا تصویر وجود داشتند غالباً توسط اروپاییان منهدم و نابود می‌شد چون طبق سلیقه مذهبی و طرز فکر آنان نبود. تاریخ را بزرگسالان و سالخورده‌گان به جوانان منتقل می‌کردند، ولی هنگامی که بیماری، جنگ، و جابجایی اجباری، کار تربیت کودکان و تشریفات قبیله‌ای را مختل می‌کرد، تاریخ رنگ می‌باخت. بنابراین در خلال چند نسل پس از ورود اروپاییان قسمت عمده تاریخ آمریکا از میان رفت.

با این همه، این حقیقت تلخ پایان ماجرا نیست. با وجود تخریب گذشته این مردمان، بومیان موفق شدند از راه‌های گوناگونی تاریخ خود را زنده نگه دارند. این تاریخ در نام مکان‌ها، آوازه‌ها، داستان‌های خانوادگی، اسطوره‌ها و آداب و رسوم هستی خود را نشان می‌دهد. در عین حال این تاریخ در بناهای باستانی آمریکا، یادمان‌های گلی و سفالی، و کنده‌کاری‌ها و نقاشی‌ها بر روی صخره‌ها یا دیواره غارها به بقای خود ادامه می‌دهد. تاریخ آمریکای باستان در اشیاء بسیار کهن که در مجموعه‌های خصوصی یا در موزه‌ها نگهداری می‌شوند، زندگی می‌کند. امروزه، بیش از پیش خاطرات بومیان به رشته نگارش درمی‌آید و با وقایع تاریخی ترکیب می‌شود.

تاریخ‌نویسان معاصر می‌کوشند تا خاطرات بومی‌ها را با شواهد تاریخی درهم آمیزند. یکی از منابع اطلاعات، مطالعه فرهنگ‌های سنتی است که تا امروز پابرجا مانده‌اند. پاره‌ای

اوقات این فرایند را «بازگشت جویباری» می‌خوانند، زیرا این خود به منزله بازگشت جویبار به سرچشمه اصلی است. مثالی در این زمینه مطالعه گروه‌های خویشاوندی آیلو^۱ در کشور پرو است. احتمال می‌رود که پاره‌ای از جنبه‌های سازمان آیلو در حال حاضر، همان نظام آیلو باشد که تکیه‌گاه تمدن اینکا در گذشته بود. البته تاریخ‌نویسان در به کار بردن این شیوه باید بسیار محتاط باشند، زیرا میان مردمان امروزی و مردمان گذشته ممکن است اختلاف‌های زیادی وجود داشته باشد.

منبع دیگری از شواهد و مدارک که آن نیز نیاز به مطالعه محتاطانه دارد، نوشتارها و تصویرهایی است که نخستین اروپاییان در مورد مردمان بومی از خود به جا گذاشته‌اند. هر چند چنین شواهدی دارای اعتبار هستند، با این همه نکات احتمالی انحرافی و خطا را در آن‌ها نباید از نظر دور داشت، نه فقط به علت تعصب آن نویسندگان بلکه به این سبب که اروپاییان آن زمان تنها جنبه‌های محدودی از زندگی بومیان را مشاهده کرده بودند.



یک باستان‌شناس اهل بولیوی در حال بررسی کنده‌کاری قطعه سنگی است که از یک ساختمان پیش از تمدن اینکا به دست آمده است.

کمک‌های

باستان‌شناسی و تکنولوژی

بزرگ‌ترین کمک را به دانش امروزی در شناخت آمریکای باستان علم باستان‌شناسی فراهم می‌کند که عبارت است از دانش یافتن و آموختن از شواهد باستانی که در خاک مدفونند. در دو قاره آمریکا فعالیت باستان‌شناسی تا پیش از نیمه قرن نوزدهم شروع نشد، از آن به بعد باستان‌شناسان شروع به اکتشاف مکان‌ها و ساختمان‌های بزرگی مانند شهرهای مایا و تپه‌های

باستانی آمریکای شمالی نمودند. یافته‌های باستان‌شناسی کمک کردند تا جهانیان درک کنند دو قاره آمریکا تاریخی جذاب و شایسته احترام داشته‌اند. هم‌اکنون حلقه‌های مفقوده فراوانی در دانش باستان‌شناسان در باره آمریکای باستان وجود دارد. با وجود این، همه ساله اطلاعات جدیدی به دست می‌آید.

تکنولوژی نیز یاری‌رسان اکتشافات بوده است. مثلاً به تازگی دانشمندان برای تجزیه و تحلیل و یافتن منشأ تار و پود منسوجات باستانی از میکروسکوپ الکترونی و نیز کامپیوتر استفاده کرده‌اند. تعیین محل بناهای مدفون در زمین با استفاده از روش ماگنتومتری که عکسبرداری الکترونیکی زیرزمینی است، آسان‌تر گردیده است. این اکتشافات تازه ادامه می‌یابد تا تاریخ وقایع و مردم دو قاره آمریکا پیش از سال ۱۴۹۲ از نو نوشته شود. تاریخ آمریکای باستان که پس از تماس با اروپایی‌ها از میان رفت، امروزه با استفاده از دانشی نو، مرمت می‌گردد.

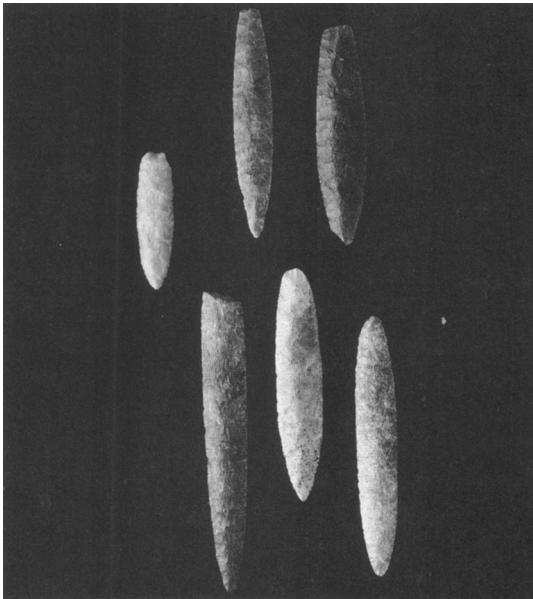
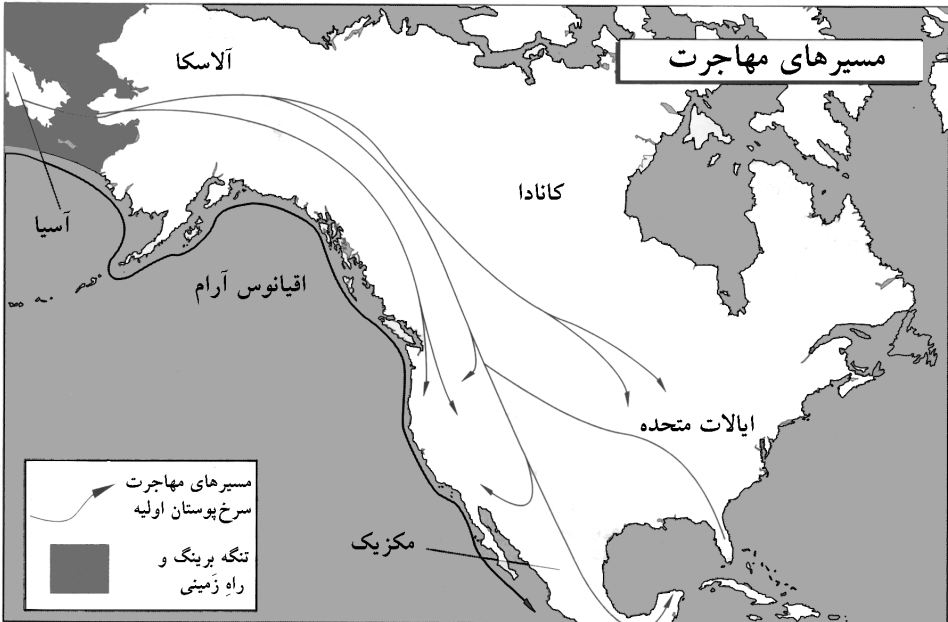
شکارچیان و خوشه چینان

سرگذشت آمریکای باستان از ورود نخستین مردمان - بیش از چهارده هزار سال پیش - تا ورود اروپاییان - تنها پانصد سال پیش - ادامه یافت. مردم قاره آمریکا هزاران سال به حالت انزوا و جدا از سایر سرزمین‌های جهان زندگی کردند، در حالی که جوامع گوناگون آن رو به پیشرفت بودند. این جوامع با محیط طبیعی ارتباطی نزدیک داشتند، ارتباطی که بر اثر سنت دیرپای شکار و خوشه‌چینی به وجود آمده و مستحکم شده بود.

شکار و خوشه‌چینی به معنای زندگی در گستره زمین‌های طبیعی است: شکار حیوانات، صید ماهی، و تلاش برای یافتن و چیدن سبزی‌ها و حشرات خوراکی. تمام بومیان آمریکا، مانند سایر انسان‌های سراسر جهان، تا حدود هشت هزار سال پیش شکارچی و خوشه‌چین بودند. پس از آن، شروع کشاورزی به بسیاری از بومیان امکان داد تا در روستاهای دائمی سامان بگیرند. بعدها در پاره‌ای از نقاط آمریکای شمالی و جنوبی تمدن شکوفا شد. با این همه شکار و خوشه‌چینی هرگز از میان نرفت، همان‌گونه که در بسیاری از نقاط اروپا و آسیا نیز با شکوفایی کشاورزی و ایجاد شهرها، این طریقه زندگی از بین نرفت. پاره‌ای از مردمان آمریکا حتی پس از پا گذاشتن اروپایی‌ها به این قاره، کماکان شکارچی - خوشه‌چین باقی ماندند. بسیاری دیگر تا میزانی دست به کشاورزی زدند ولی به شکار و خوشه‌چینی نیز ادامه دادند. حتی شهرنشینان و کشاورزان تمام‌وقت نیز آداب و رسوم، معتقدات، و نظراتی را که نخستین بار نیاکان شکارچی - خوشه‌چین آن‌ها نسبت به دنیا ابراز داشته بودند، حفظ کردند.

نخستین شکارچیان و خوشه‌چینان

نخستین مردمانی که در قاره آمریکا اقامت گزیدند شکارچی - خوشه‌چینانی بودند از اهالی شمال قاره آسیا. این مردمان احتمالاً بین بیست هزار تا چهارده هزار سال پیش به آمریکا



این سرنیزه‌ها که در وایومینگ یافت شده‌اند در حدود ده هزار سال عمر دارند.

رسیدند؛ زمانی نزدیک به پایان آخرین عصر یخبندان، هنگامی که بین شمال آسیا و آمریکا دریا کم‌عمق بود و سرزمینی به نام برینگیا بین شمال شرقی آسیا و آن‌جا که امروزه آلاسکا خوانده می‌شود، در زیر آب دیده می‌شد. گروه‌های آسیایی یا با استفاده از قایق یا قدم‌زنان از میان آب گذشتند و خود را به شمال آمریکا رساندند. از آن‌جا به سوی جنوب رهسپار شدند و سرانجام یازده هزار سال پیش به بالای قاره آمریکا جنوبی رسیدند. هنگامی که عصر یخبندان

به پایان رسید، بار دیگر آب دریاها بالا آمد و سرزمین برینگیار را آب فرا گرفت. این واقعه باعث نشد که دروازه مهاجرت مردم آسیا تقریباً به طور کامل مسدود شود، زیرا پس از آن افراد کمی بودند که می‌توانستند با مخاطرات دریای آزاد روبرو شوند. آن‌ها که قبلاً مهاجرت کرده و سامان گرفته بودند نیاکان مردمی به شمار می‌آیند که امروزه بومی آمریکا خوانده می‌شوند.

تازه‌واردان آمریکا، به نوعی زندگی آوارگی در محیط سخت و ناسازگار عصر یخبندان عادت کرده بودند. در این جا هم مانند قاره آسیا، کوه‌های یخی با چندین کیلومتر قطر که به آهستگی حرکت می‌کردند، قسمت اعظم سرزمین‌های شمالی را پوشانده بودند و تا دامنه کوه‌ها گسترش می‌یافتند. در جاهایی که یخچال وجود نداشت، زمین به شکل مرتع و علفزار بود و جنگل‌های کوچک و تنکی هم جابه جا در آن دیده می‌شد. در دشت‌های پرعلف پستانداران عظیم‌الجثه عصر یخبندان می‌چریدند - یا یکدیگر را می‌خوردند - حیواناتی مانند ماموت و ببرهای تیغ‌دندان.

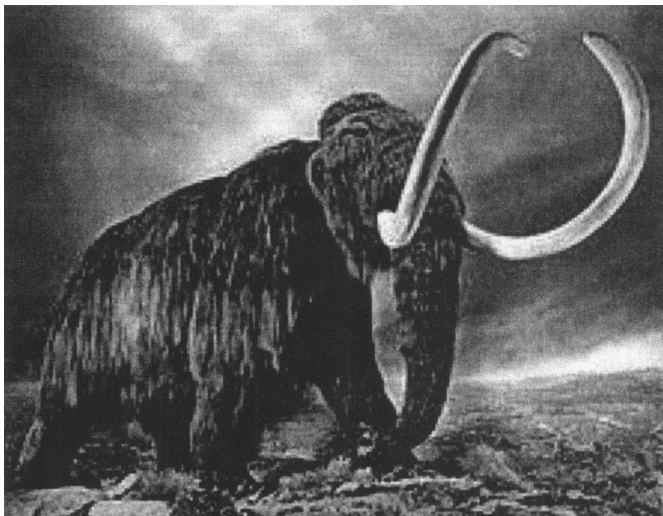
در میان استخوان‌های این حیوانات عصر کهن، باستان‌شناسان سنگ‌های نوک‌تیز ساخت دست انسان را یافته‌اند. این سرنیزه‌های نوک‌تیز را با مهارت می‌تراشیدند و به تیزی تیغ درمی‌آوردند و سپس بر روی دسته‌های چوبی یا استخوانی نصب می‌کردند و مانند چاقو یا نیزه به کار می‌بردند. این سرنیزه‌های بسیار کهن اهمیت شکار را در زندگی آمریکایی‌های نخستین ثابت می‌کنند. در حقیقت اردوهای شکار و شکارگاه‌هایی که در خلال قرن‌های متمادی یافت شده‌اند نشان می‌دهند که روش شکار تازه‌واردین و نسل‌های بعدی آنان در خلال عصر یخبندان، تغییر اندکی کرده بود. بسیاری از این مردمان که سرخپوست‌های کهن خوانده می‌شوند، ظاهراً شکارچی‌های چابک و تیزپایی بوده‌اند که به دنبال گله‌های مهاجر حیوانات بزرگ حرکت می‌کرده‌اند.

شواهد بسیار اندکی نشان می‌دهند که این مردمان از گیاهان نیز استفاده می‌کرده‌اند، شاید اندک بودن این شواهد به این علت است که مواد گیاهی در طی زمان از بین می‌روند. با این همه در ناحیه مونت ورده، سرزمینی که اکنون شیلی نامیده می‌شود، باستان‌شناسی به نام تام. د. دلیل باقیمانده گیاهانی را یافت، که در باتلاقی محافظت شده باقی مانده بودند. این باستان‌شناس می‌گوید این گیاهان ثابت می‌کنند که پاره‌ای از سرخپوستان کهن بیش‌تر با خوردن انواع سیب‌زمینی وحشی، انواع گوناگونی از تخمه‌ها و دانه‌های خوردنی، ساقه‌ها، برگ‌ها، میوه‌ها، میوه‌های گردو مانند [فندق و...]، میوه‌های توتی [توت‌فرنگی و...] و انواع ریشه‌های خوراکی زندگی می‌کرده‌اند.^(۱)

سرخیوستان کهن معمولاً در گروه‌های کوچک ده - بیست نفری زندگی می‌کردند ولی پاره‌ای اوقات تعداد زیادی از همین گروه‌ها گرد هم جمع می‌آمدند. آنان در ساختن و بافتن انواع زنبیل‌های مارپیچی و حلقه‌ای مهارت داشتند. ابزار شکار آنان عبارت بودند از نیزه‌پرتاب‌کن یا منجنیق کوچک و انواع دام و تله برای شکار حیوانات کوچک. برای بافتن و دوختن تن‌پوش، از جمله کفش و پای‌افزار، از سوزن استفاده می‌کردند. پاره‌ای از آن‌ها درون غارها تصویر حیوانات را بر دیوارها می‌کشیدند و علاماتی رسم می‌کردند، دانه و تخمه گیاهان وحشی را می‌خوردند، - از جمله گیاهان وهم‌انگیز [مخدر]. احتمالاً تمام یا قسمتی از این تجربیات منشأ آسیایی داشته‌اند که به بقای خود ادامه داده به این دوران‌ها رسیده بودند. چنین شواهد و اشاراتی از زندگی سرخیوستان کهن شگفت‌انگیزند، ولی شواهد مربوطه چنان پراکنده‌اند که به دشواری می‌توان از مطالعه آن‌ها به نتیجه قطعی و قابل اعتمادی در زمینه شیوه زندگی آنان دست یافت. مثلاً یافتن تخمه و دانه‌های روان‌گردان ممکن است حاکی از آن باشد که آن‌ها در مراسم مذهبی از این نوع دانه‌ها استفاده می‌کرده‌اند، همان‌گونه که هزاران سال پس از آن نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند، ولی اکنون مدرک قانع‌کننده‌ای در دست نداریم که ثابت کند در آن دوران مذهب و مراسم مذهبی تکامل یافته بودند. شواهد بسیار معتبرتری در دست داریم که از روی آن‌ها می‌فهمیم پس از پایان عصر یخبندان این مردمان چگونه می‌زیستند.

عصر یخبندان پایان می‌یابد

حدود ده هزار سال پیش همین که عصر یخبندان پایان یافت، زمین به آهستگی شروع کرد به گرم شدن. یخچال‌ها به سوی شمال یا به قله کوه‌ها عقب‌نشینی کردند، علفزارها آشکار شدند و جنگل‌های تُنک کاج و نیز زمین‌های توندرا با درختان برگریز پوشیده شدند و در نواحی استوایی جنگل‌های بارانی به وجود آمدند. آبراه‌های کهن از میان رفتند یا تغییر کردند و رودها و دریاچه‌های امروزی شکل گرفتند. در خلال این تغییرات، پستانداران غول‌آسای دوران یخبندان نابود شدند، پاره‌ای از گیاهان آن دوران از میان رفتند و جانوران و گیاهان دیگری جای آن‌ها را گرفتند. این تغییرات، اندک اندک ولی همه‌جانبه صورت گرفتند و تأثیر زیادی در زندگی مردمان آن دوران گذاشتند. دسته‌های شکارچی - خوشه‌چین در سراسر گوشه و کنار محیط طبیعی پراکنده شدند، و به این ترتیب با سرزمین تغییر یافته و موجوداتش آشنا شدند.



پستانداران غول‌آسای عصر یخبندان، مانند این ماموت پشم‌آلود، حدود ده هزار سال پیش از میان رفتند.

ردپای سرخپوستان کهن

هیتر پربنگل در کتاب خود به نام در جستجوی آمریکای باستان شرح می‌دهد که چگونه یک باستان‌شناس کانادایی به نام ژاک سنک مارس شواهد آتشکاری پیدا کرد مبنی بر این که بیش از بیست هزار سال پیش، در شمالی‌ترین نقطه این قاره، مردمانی زندگی می‌کردند:

در سال ۱۹۸۳ هنگامی که سنک مارس در آزمایشگاه خود مشغول رده‌بندی قطعات استخوان بود، به چیزی بسیار آشنا برخورد: یک استخوان بزرگ پنجه‌مانند، ایزاری استخوانی، تقریباً مشابه استخوان‌هایی که ده سال پیش در کنار رودخانه اولد کرو [در منتهی‌الیه شمال غربی کانادا] از زیر خاک بیرون آورده بود. وی که از یافته خود امیدوار شده بود چند ماه بعد به اتفاق یک گروه کوچک از همکاران فرانسوی خود، به ناحیه بلوفیش [میدان کاری در کنار رودخانه کرو] بازگشت. همان طور که آن‌ها به آرامی مشغول کار بودند کسی او را صدا زد. درست در بالای صخره مجاور یک قطعه استخوان ماموت به درازای یک فوت [حدود سی سانتیمتر] بر زمین افتاده بود و بر سطح آن خراش‌ها و فرورفتگی‌هایی مشاهده می‌شد. سنک مارس می‌گوید: «درست در همان موقع و همان جا نکته‌ای در ذهنم روشن شد؛ شکل و اندازه خراش‌ها و فرورفتگی‌های آن استخوان مرا به یاد قطعه استخوانی انداخت که در زمستان گذشته در آزمایشگاه یافته بودم.» سنک مارس این استخوان گرانها را

در ساک دستی خود جا داد و شخصاً آن را به آتاوا برد. با شتاب به سوی آزمایشگاه رفت، استخوان پنجه‌مانند را از کشوی میز درآورد و آن را در برابر فرورفتگی استخوان بازیافته قرار داد. «دقیقاً با هم جور و اندازه بودند.»

اعضای گروه در خبرها مورد ستایش قرار گرفتند. این ابزار استخوانی که از حفاری یک غار مرتفع به دست آمده بود، امکان نداشت بر اثر حرکت یخ رودخانه یا لگد حیوانات چنین خراش و فرورفتگی پیدا کرده باشد. هیچ نشانه و اثر دندان تیز یک جانور گوشتخوار نیز بر روی آن دیده نمی‌شد. آشکار بود که یک شکارچی ناحیه برینگ آن را از استخوان‌های یک ماموت جدا کرده و طی مراحل پی در پی و دقیق خراش و فرورفتگی بر روی آن ایجاد کرده است، و اما سؤال داغ مورد نظر این بود که چه موقع ...

هنگامی که آخرین آزمایش‌ها جهت تعیین تاریخ اجرا شد... قدمت استخوان ماموت و ابزار ساخته شده از آن به ۲۳۵۰۰ سال پیش بازگشت – سردترین مرحله آخرین یخبندان.

تامس ف. لینچ باستان‌شناس در مورد آمریکای بعد از پایان عصر یخبندان می‌گوید: «همانند آزمایشگاهی وسیع بود که در آن شکارچی - خوشه‌چینان به مدت پنج هزار سال استعداد خود را در زمینه سازش با محیط به دقت به موقع اجرا گذاشتند.»^(۲) هر چند تغییرات آب و هوایی پس از آن نیز ادامه یافت ولی فرایند سامان یافتن پس از عصر یخبندان، الگوهایی برای زیستن به وجود آورد که تا نسل‌های بعدی نیز باقی ماند.

گروه‌ها، قبیله‌ها، قلمروها

گروه‌های کوچ‌نشین به عنوان واحد اصلی اجتماعی، چیزی بود که در پایان عصر یخبندان تغییر نیافت. گروه‌ها از خانواده‌های وابسته به یکدیگر تشکیل می‌شدند که احتمالاً در زمان سرخپوستان کهن نیز چنین بوده است. بستگی‌های خونی باعث استحکام دوستی و نیز اعتماد افراد به یکدیگر می‌گردید. بیش‌تر سرخپوستان آمریکای شمالی به خویشی و وابستگی خانوادگی اهمیت زیادی می‌دادند. پاره‌ای گروه‌ها اصولاً افراد یک خانواده بودند، یعنی گروهی از خویشاوندان یکدیگر که اجازه نداشتند با یکدیگر زناشویی کنند. پاره‌ای دیگر از گروه‌ها بیش از یک خانوار بودند، ولی مسئله نیاز «ازدواج با بیگانه» و یافتن جفتی که عضو خانواده اصلی نباشد، دسته‌ها را تشویق می‌کرد که گاه و بی‌گاه به دیگر گروه‌ها بپیوندند.

پس از عصر یخبندان، این گروه‌ها دیگر مانند گذشته به سیر و سفر نپرداختند و بیش‌تر

آن‌ها در قلمروی کم و بیش معین مستقر شدند و در آن‌جا با دیگر گروه‌های هم‌زبان و دارای میراثی مشترک همراه شدند. اصطلاح «قبیله» غالباً بیانگر اجتماع تعدادی از این گروه‌هاست (هر چند این اصطلاح در مورد قبایل جدید سرخپوستان آمریکا صادق نیست). بسیاری از قبیله‌های باستانی فاقد سازمانی سیاسی یا رئیس بودند. آن‌ها خود را صرفاً «مردم» می‌دانستند.

زبان را می‌توان شاخصی برای تخمین تعداد قبیله‌ها دانست. آمریکایی‌های نخستین احتمالاً به زبان‌های گوناگونی صحبت می‌کردند. هنگامی که گروه‌ها در سرزمین‌های گوناگون مستقر شدند، این زبان‌ها اندک اندک از یکدیگر دور شدند و در نتیجه تعداد و گوناگونی آن‌ها افزایش یافت. در زمانی که اروپایی‌ها با این بومی‌ها ارتباط پیدا کردند، یک تا دو هزار زبان بین آن‌ها صحبت می‌شد، و این نشان همان تعداد قبیله بود. دست‌کم سیصد زبان از آن قبایل آمریکای شمالی بود، و بقیه به مردم آمریکای جنوبی تعلق داشت. احتمالاً در آمریکای جنوبی قبیله‌های کوچک‌تر و بیش‌تری وجود داشتند، زیرا آن‌ها به سبب وجود موانع طبیعی مانند کوه‌های مرتفع و جنگل‌های انبوه، از یکدیگر جدا افتاده بودند.

گروه‌ها، درون قلمرو خویش از جایی به جای دیگر کوچ می‌کردند تا از منابع طبیعی حداکثر استفاده را ببرند. تغییرات فصلی نیز دیگر عامل کوچ‌ها بود. مثلاً در شمال شرقی آمریکای شمالی گروه‌های آلگون‌کوین^۱ در زمستان از سواحل دریا کوچ می‌کردند و به سوی خشکی می‌آمدند تا در کنار رودها به شکار بپردازند. در فصل بهار بار دیگر به سوی مشرق بازمی‌گشتند تا در نواحی ساحلی به جمع‌آوری گیاهان بپردازند و با صید صدف و ماهی در سواحل سورو ساتی برای خود ترتیب دهند. در سرزمین‌های بدون فصل جنگل‌های بارانی آمریکای جنوبی، گروه‌ها به این سبب کوچ می‌کردند که میوه‌های فصلی (مانند گردوی پاییزی) فراوان نبودند. این مردمان برای به دست آوردن غذای کافی بایست به دنبال خوراکی‌های گوناگونی می‌رفتند. دیوید ج. ویلسون انسان‌شناس، یافتن غذا را توسط قبیله‌ای شکارچی - خوشه‌چین مقیم جنگل‌های بارانی که تا امروز باقی مانده‌اند، چنین توصیف می‌کند:

گذران و معاش طایفه نوکاک، بر شکار و گردآوری انواع گوناگون حیوانات و گیاهان و سایر منابع طبیعی مانند عسل، استوار است. در میان حیواناتی که بیش‌تر شکار می‌شوند پنج‌گونه

1. Algonquin

میمون و نوعی خوکیچه سفید [از گونه‌ی خوکی‌های وحشی]، لاک‌پشت... و پرنندگان... حشرات خوراکی از جمله لارو حشره‌ی نخل دیده می‌شوند... انواع و اقسام گیاهان سودمند... که بسیاری از آن‌ها را جز گیاه‌شناسان نمی‌شناسند در این ناحیه وجود دارند. این گونه گیاهان از جمله آن‌هایی هستند که به عنوان سم ماهی و سم مخصوص فوتک به کار می‌روند و با آن‌ها میمون و حیوانات دیگر را شکار می‌کنند. انواع نخل‌ها، و بسیار درختان دیگر میوه نیز در این سرزمین وجود دارند. (۳)

اعضای قبیله‌ی نوکاک برای یافتن چنین غذاهایی باید نسبت به محیط طبیعی اطرافشان فوق‌العاده دقیق و باتوجه باشند. شکارچی - خوشه‌چینان عادت کرده‌اند به هر چیز که به حیات جانوری یا گیاهی مربوط می‌شود توجه داشته باشند، مثلاً شکل یک برگ، رایحه‌ای که با نسیم می‌آید، یا ملایم‌ترین صداها. هنگامی که نسل بعد از نسل در یک قلمرو شکار و خوشه‌چینی به یک شیوه صورت گرفت، افراد قبیله با مشخصات دنیای طبیعی خویش، بیش‌تر آشنا می‌شوند، جنبه‌های گوناگون محیط را به خاطر می‌آورند و زندگی خویش را با الگوهای منابع طبیعت سازش می‌دهند.

جیره‌خواران قزل‌آلا

گاه برخی شکارچی - خوشه‌چینان در میان چنان وفور نعمتی می‌زیستند که نیازی به کوچ نداشتند. مثلاً در منطقه‌ی شمال غربی آمریکای شمالی وفور منابع دریایی و زمینی به مردم اجازه می‌داد خانه‌هایی ماندگار با چوب و الوار بسازند، آثار هنری جالبی بیافرینند و به میزان ثروت افراد، درجات و مناصب اجتماعی تعیین کنند. در دل چنان جامعه‌ای صید برتر قرار داشت؛ قزل‌آلا. برایان م. فاگان باستان‌شناس، یکی از دعاهای بومیان را که برای قزل‌آلا خوانده می‌شد، در کتابش تحت عنوان قلمرو طلا، قلمرو سنگ‌های گرانبها، چنین ذکر کرده است:

ما آمده‌ایم تا زنده یکدیگر را ملاقات کنیم، ای شناگر،

در مورد آنچه نسبت به تو کرده‌ام اندیشه خطا مکن،

ای شناگر دوست.

زیرا به همین علت است که به این‌جا آمده‌ای،

تا تو را با نیزه شکار کنم،

تا تو را بخورم،

تو ای ماوراءالطبیعی، ای درازعمر، تو ای بخشنده، ای شناگر.

اکنون از من و همسرم محافظت کن.

حداقل دارایی

شکارچی - خوشه‌چینان برای حداکثر استفاده از محیط زندگی خویش، مجبور بودند کم‌ترین میزان اشیاء و دارایی را داشته باشند تا زندگیشان آسان‌تر و دلپذیرتر شود. هنگامی که اروپایی‌ها با بومیانی روبرو شدند که تقریباً هیچ چیز نداشتند، پیش خود نتیجه گرفتند که آنان مردمانی خوار و زیردست هستند. ولی باید در نظر داشت برای مردمی که غالباً در حال کوچ هستند بار و اثاثه یک در دسر به شمار می‌آید. در قاره آمریکا ارابه چرخ‌داری وجود نداشت، شاید به این علت که حیوانی که قادر به کشیدن ارابه باشد موجود نبود. سگ‌ها، که احتمالاً به همراه شکارچی‌ها از آسیا به این‌جا آمده بودند، تا میزانی بارکشی می‌کردند. در آمریکای جنوبی لاما [شتر بی‌کوهان] را سرانجام برای حمل بار پرورش دادند. ولی بیش‌تر افراد مجبور بودند تا جایی که می‌توانند بار حمل کنند. بدین ترتیب آن‌ها شدیداً به دانش خود در باره محیط و مهارت خود در مهیا کردن وسایل مورد نیاز در هر محیط متکی بودند.

بازی‌های حدس و گمان

جیت پرلو در کتابش تحت عنوان بومی‌های آمریکا: تصویر مردمان در باره بازی‌های موزیکالی صحبت می‌کند که با حدس و گمان بازیکنان همراه است. این بازی‌ها به تیزهوشی و قوه حافظه که مورد نیاز شکارچی - خوشه‌چینان است کمک می‌کند. این قسمت از فصل «هنر» برگرفته شده است:

بازی حدس و گمان که نوعی فعالیت اجتماعی و پاره‌ای اوقات مذهبی است، تقریباً در هر نقطه آمریکای شمالی مشاهده می‌شود. معمولاً بازیکنان در حالی که آواز می‌خوانند چیزی را پنهان می‌کنند یا مخفیانه نشانه‌ای بر روی یک چوب‌دست می‌کشند. بازیکنان طرف مقابل، محل شیء پنهان شده یا علامت رسم شده بر روی چوب را حدس می‌زنند، و سپس نوبت آن‌هاست که آواز بخوانند و چیزی را پنهان کنند. هر گروه امتیازاتی کسب می‌کند و نخستین گروهی که تعداد لازم و معین امتیازات را آورد جایزه بازی را برده است. هر گروهی آوازه‌های شاد برای خود دارند و نیز افرادی که کارشناس حدس زدن هستند، و باید دانست که بازی بدون موسیقی اجرا نخواهد شد. معمولاً ملودی‌های ترانه ساده و آسانند، و فرازهای کوتاه و مکرر دارند، به طوری که بازیکنان بتوانند برای بردن بازی حواس خود را متمرکز کنند. در میان قبایل سواحل شمال غربی و کالیفرنیا شمالی (مانند طایفه تولووا) آوازه‌های این‌گونه بازی‌ها ریتم‌های پیچیده‌ای دارند و غالباً سرودهایشان چندبخشی است. در نواحی آبیگیر بزرگ و کالیفرنیا مرکزی مردان و زنان مطلقاً جدا از هم بازی می‌کنند و آوازه‌های هر گروه مخصوص خود آن‌هاست [زنانه و مردانه]. آلات موسیقی آن‌ها عبارت است از طبل، چوب مخصوص، جغجغه، زنگوله و قاشقک.

تکنولوژی ظریف نقش مهمی در آراستن مایملک محدود شکارچی - خوشه‌چینان داشت. مثلاً نئوی مشبک وزن کمی داشت و هنگامی که تا می‌شد بسیار کوچک می‌گردید، با وجود این در نواحی استوایی تختخواب راحتی فراهم می‌کرد که بر روی زمین هم قرار نمی‌گرفت و هنگام تاب خوردن نسیم مطبوعی هم ایجاد می‌کرد. تکه کوچکی از پیه [چربی] خرس که در یک کیسه چرمی نگهداری می‌شد به عنوان چاشنی غذا به کار می‌رفت، حشرات را دور می‌کرد، و بالاخره برای آرایش موی سر به کار می‌رفت. پاره‌ای از نوآوری‌های تکنولوژیک در میان شکارچی - خوشه‌چینان گسترش یافت و باعث بهبود کیفیت زندگی آنان شد. یکی از آن‌ها سرنیزه خاردار بود که در گوشت بدن شکار فرو می‌رفت و به شکارچی اجازه می‌داد که به آسانی پستانداران دریایی را شکار کند. حدود هفتصد سال پیش از میلاد استفاده از سرنیزه خاردار به سرعت در سراسر ناحیه قطبی آمریکای شمالی رواج یافت. نوآوری دیگر تیر و کمان بود که هزار سال پیش از میلاد (احتمالاً از آسیا) به آمریکای شمالی رسید. ۱۵۰۰ سال بعد از میلاد این اسلحه به خوبی شناخته شده بود و در هر دو قاره آمریکا ساخته می‌شد.

ولی بیش‌تر اوقات دسته‌های شکارچی - خوشه‌چین تمایل داشتند که اشیای خود را به شیوه‌های سنتی بسازند و مورد استفاده قرار دهند. ساختن خانه و نيزه و بافتن سبد به شیوه‌ای که پدرانشان قبلاً انجام می‌دادند هم آسان‌تر بود و هم سریع‌تر - به ویژه اگر مجبور بودند هر چند روز یا چند هفته یک بار خانه یا ابزارها را دوباره بسازند.



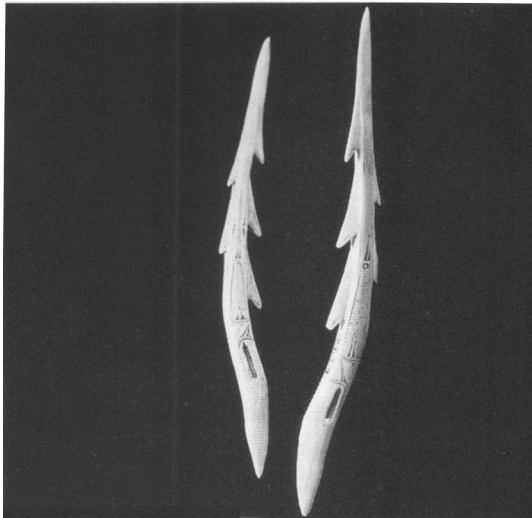
نیزه‌هایی با دسته و ساختمان اولیه که بین سال‌های ۷۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی در ناحیه بوتاتا تولید شده‌اند.

استادی کار در عین حال در این بود که زمان اندکی برای تزیین اشیاء به کار رود. استثناً در این مورد اشیایی بودند که برای گروه اهمیت خاصی داشتند، به ویژه اهمیت روحانی و معنوی. مثلاً در میان قبیله «پاسیاه» در کوه‌های راکی نوعی «بسته‌بندی دارویی» رواج داشت شامل چیق مقدس، تنباکو، و پاره‌ای گیاهان بود که با دقت تمام در میان پوست‌های نم‌ک‌زده چندین

حیوان گوناگون پیچیده می‌شد. اگر بر روی این بسته‌بندی نقش و نگاری هم می‌زدند، اهمیت بیش‌تر آن را نمایان می‌ساخت. خالکوبی و رنگ‌آمیزی بدن در میان تمام مردمان آمریکای باستان شایع بود، همان‌گونه که آویختن جواهرات و تزییناتی که در گوشت بدن فرو می‌رفتند [حلقه در بینی و گوش]. در نواحی جنوب شرقی آمریکای شمالی، طوایفی که به جنگ می‌رفتند از رنگ سرخ، انواع پر، و سایر تزیینات بر روی پوست استفاده می‌کردند، این کار برای تقویت روحیه بود.

وظایف اعضای گروه

در گروه‌های شکارچی - خوشه‌چین نیاز به غذا و نیز سایر نیازها عمدتاً با اجرای وظایف طبق سنت برآورده می‌شد. یکی از مهم‌ترین وظایف سنتی، که احتمالاً میراث اجداد آسیایی آن‌ها بود، شکار را به عهده مردان و خوشه‌چینی را به عهده زنان می‌گذاشت. مردها ابزار شکار را می‌ساختند، زنان ابزار و ظروف مخصوص خوشه‌چینی را. در بعضی جاها این وظایف، دامنه گسترده‌تری پیدا می‌کرد: مردان و زنان وظایف و دارایی‌های بیش‌تری داشتند. ولی در مواقع اضطراری گروه شکارچی - خوشه‌چین مقررات را به سود جامعه تغییر می‌داد. مثلاً یک شاهد عینی اشاره کرده است که زنان قبیله اونا در آمریکای جنوبی هنگامی که شوهرانشان در خارج بودند، گاه و بی‌گاه دست به شکار می‌زدند. آن‌ها گوشت



شکار به خانه می‌آوردند - هر چند که «در این‌گونه مواقع قسمت عمده کارها به عهده سگ‌ها بود از جمله کشتن شکار، زیرا زنان اونا هرگز دست به اسلحه نمی‌برند.»^(۴)

به هر حال وظیفه آن‌ها هر چه بود، افراد شکارچی - خوشه‌چین می‌دانستند که صلاح و منفعت جمع مقدم بر منفعت فردی است، زیرا برای ادامه حیات به یکدیگر متکی بودند. از رئیس قبیله انتظار می‌رفت به این نکته توجه نشان دهد. یکی از مورخان در این زمینه چنین می‌گوید:

این سرنیزه‌های ظریف و زیبا را اعضای قبیله اینویت حدود ۱۵۰۰ سال پیش از جنس عاج ساخته‌اند.

فروتنی و توجه به نیازهای دیگران... صفات عمدۀ و شاخص یک «رئیس» است... مردمان شکارچی - خوشه‌چین با چالش‌های فرهنگی و مذهبی‌ای درگیر بودند که تمام بومیان آمریکا با آن روبرو بوده‌اند. آنان در محیطی خصمانه می‌زیستند، محیطی مسکون به وسیله موجوداتی که می‌توانستند به همان آسانی که از حیات بومیان حفاظت می‌کردند، به آنان آسیب رسانند و آنان را بکشند. کسانی که تنها زندگی می‌کردند، نمی‌توانستند به بقای خود ادامه دهند. (۵)

آتلاتل

آتلاتل، یا نیزه‌انداز سلاحی است که احتمالاً با همان مردمان اولیه به قاره آمریکا آمد در آن‌جا باقی ماند و تا همین اواخر نیز مورد استفاده داشت. جیمز ه. کلار در کتابش تحت عنوان آتلاتل در آمریکای شمالی شرح می‌دهد که چگونه این سلاح مورد استفاده قرار می‌گیرد و چه نیروی فوق‌العاده‌ای به نیزه و تیر می‌دهد:

«آتلاتل فقط کمی از چوب‌دست بلندتر است، در یک سر آن زائده‌ای قرار گرفته که نوک نیزه را نگه می‌دارد... در انتهای دیگر وسیله یک فرورفتگی تعبیه شده که انتها یا دم نیزه در آن جای می‌گیرد. این دو عامل [نیزه‌انداز و نیزه] بر روی هم در دست پرتاب‌کننده یا شکارچی قرار می‌گیرند... این دو میله بلند بر روی هم تقریباً موازی هستند. نیزه با کمک انگشتان حالت استواری به خود می‌گیرد و پاره‌ای اوقات با بند انگشتان گرفته می‌شود. بازو به عقب می‌رود و با شدت و فشار به سوی جلو می‌آید. در همان حال پرتاب‌کننده با مچ خود حرکتی هم به نیزه می‌دهد تا رها شود و مستقلاً به پرواز درآید. نیزه به طرف جلو می‌شتابد و نیزه‌انداز در دست پرتاب‌کننده باقی می‌ماند.

... این وسیله در شکار و جنگ آن قدر اهمیت پیدا کرده بود که به عنوان نمادی برای درجه و مقام افراد به کار می‌رفت... [کارشناسان] خاطر نشان می‌کنند برد نهایی این سلاح حدود صد متر بوده است...

نلسون [متخصص فرهنگ اسکیموها] می‌گوید: «اسکیموها در پرتاب نیزه با این سلاح استعدادی فوق‌العاده دارند. برای شکار خوک دریایی، نیزه‌های سبک و کوچک به کار می‌برند و از فاصله سی تا چهل متری با دقت فوق‌العاده و قدرت زیاد نشانه می‌گیرند و شکار را هدف قرار می‌دهند. من اسکیموها را زمان تمرین با این اسلحه دیده‌ام، برای تمرین نیزه‌ها را به سوی مرغان دریایی پرتاب می‌کردند. نشانه‌گیری آنان فوق‌العاده است.»

بومی‌های پرو این اسلحه را در جنگ با اسپانیایی‌ها به کار برده بودند و وحشتناک‌ترین سلاح در نظر اسپانیایی‌ها به شمار می‌آمد. سرعت زیاد نیزه پرتاب شده که همخوان با وزن آن بود چنان شدتی داشت که از زره سپاهیان بیگانه می‌گذشت و زخم‌های عمیق و شدید ایجاد می‌کرد.»



کنده‌کاری بر روی این صدف یک شَمَن را در حال پرواز نشان می‌دهد، تاریخ ساخت آن به سال هزار میلادی می‌رسد و در ناحیه جورجیا یافت شده است.

البته رهبران طایفه غالباً در زمینه فروتن بودن ایده‌آلی به اصطلاح معروف کم می‌آوردند؛ ولی هدف همیشه مراعات منفعت جمع بود تا نفع شخصی. مهارت و دانش، و نه دارایی، و اصل و نسب موروثی نیز در گزینش رئیس مؤثر بود. رئیس قبیله معمولاً به صورت غیررسمی برگزیده می‌شد و قدرت محدودی داشت. از رئیس انتظار می‌رفت اندرز دیگر افراد قبیله را بپذیرد و رضایت آنان را نیز جلب کند.

سالخوردگان همیشه مشاوران خوبی بودند، و پاره‌ای اوقات خود

رئیس نزد آنان می‌رفت. گذشته از همه این‌ها بخشی از نقش حیاتی سالخوردگان، آموزش جوانان بود. این آموزش معمولاً فرایندی غیررسمی بود، ولی داستان‌ها و تشریفات سنتی به سالخوردگان کمک می‌کرد که دانش‌ها و ارزش‌ها را دست‌نخورده از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند. بند تکراری یک ترانه یا داستان یا گام‌برداری مخصوص در یک رقص، می‌توانست به خاطره مربوطه کمک کند و همان اطلاعات اصلی را طی چندین صدسال تکرار کند.

وظیفه عمده دیگر به عهده شمن بود. شمن مقامی روحی بود که وظیفه مداوای بیماران را نیز بر عهده داشت. اصل و منشأ شمنیسم آشکار نیست، هر چند که احتمالاً مردان و زنان شمن در میان سرخپوستان اولیه وجود داشته‌اند. یک قبیله سرخپوست ممکن بود چندین شمن داشته باشد، یا به یک شمن در قبیله همسایه متکی باشد. بخش عمده وظیفه شمن یافتن گیاهانی بود که می‌توانست در زمینه پزشکی و روحانی به قبیله کمک کند. شمن‌ها به طور مرتب از گیاهانی استفاده می‌کردند که خاصیت درمانی داشتند. بسیاری از آنان نیز از گیاهان روان‌گردان استفاده می‌کردند، و این راهی بود برای سفر به قلمرو و بُعد روحانی. شمن برای شفا دادن بیماران و زخمی‌ها، برای گشودن بخت قبیله در شکار و خوشه‌چینی،

برای آمرزش روح مردگان، و بالاتر از همه برای احترام به نیروها و ارواحی که تصور می‌رفت بزرگ‌ترین نیروها را در جهان داشتند، از گیاهان، اشیاء و مراسم خاصی استفاده می‌کرد.

طبیعت و ارواح

بومی‌های آمریکای نیروه‌های ماوراءالطبیعه و ارواح را بخشی از جهان طبیعی می‌دانستند که در آن زندگی می‌کردند. از دید شکارچیان، به ویژه حیوانات پدیده‌های مهمی به شمار می‌آمدند. مرسیا الیاد در مورد شکارچیان سنتی چنین می‌نگارد: «آنان حیوانات را مشابه آدمیان می‌دانند با این تفاوت که حیوانات دارای نیروهای ماوراءالطبیعه هستند؛ آن‌ها بر این باورند که انسان می‌تواند تبدیل به حیوان شود و برعکس، و نیز روح مردگان می‌تواند به جسم حیوانات حلول کند؛ و سرانجام این که ارتباطات مرموزی بین فردی معین و حیوانی معین وجود دارد.»^(۶) پاره‌ای از حیوانات که از لحاظ معنوی و روحانی نیرومندترند،

خطرناک‌ترین آن‌ها به شمار می‌آیند؛ از جمله خرس، پلنگ و مار سمی در آمریکای شمالی. در آمریکای جنوبی، از مکزیک پایین‌تر، چنین جانورانی عبارتند از: جاگوار، تمساح، و انواع مار. در گذشته‌ها چنین باور داشتند که یک حیوان می‌تواند با یک فرد دوستی کند، و بسیاری از قبیله‌ها بعضی حیوانات را از خویشاوندان و نیاکان خود می‌پنداشتند. نام قبیله‌های بومی آمریکای شمالی، مانند لاکپشت، گرگ، و آهو، این موضوع را تأیید می‌کند.

نه فقط حیوانات، بلکه گیاهان و حتی طرح‌ها و کیفیات طبیعی نیز در نظر آنان دارای حیات، اراده، و



ظرفی سفالی مربوط به قبیلهٔ زاپوتک، به شکل مردی که پوست جاگوار بر سر دارد.

نیروهای گوناگونی بودند. چنین تصور می‌شد که انسان‌ها متناسب با این جهان طبیعی و روحانی آفریده شده‌اند. برای حفظ تعادل میان نیازهای انسانی با فراوانی خوراک کسب شده از حیوانات و گیاهان، مراسمی اجرا می‌گردید و دعاهایی خوانده می‌شد؛ البته فدیه دادن و قربانی کردن نیز معمول بود: مثلاً چیز باارزشی را برای ادامهٔ فراوانی فدا می‌کردند. این کار به شکل‌های گوناگون انجام می‌شد، مثلاً قطعه گوشتی را در آتش می‌انداختند، یا از اجرای وظایف جنسی خودداری می‌کردند.

بسیاری از گروه‌ها گمان می‌کردند مراسمی که انسان‌ها انجام می‌دهند سراسر طبیعت را در نظم و ثبات نگه می‌دارد. مثلاً بنا به نوشتهٔ کینت موریسون مورخ مذهبی، اعضای قبیلهٔ ناواجو در «مراسم سنتی خود می‌کوشیدند ابتکاراتی به خرج دهند و تعادل ممتازی به نام هوزهو در جهان به وجود آورند؛ هوزهو به معنای زیبایی، هماهنگی، دانش و رفاه است.» ولی روی دیگر سکه اعمالی انسانی است که ممکن است در جهان عدم تعادل به وجود آرد. همین مورخ می‌گوید: «ممکن است حدوث بلا و بدبختی، خواه شخصی، خواه اجتماعی، جنگی، یا طبیعی، نتیجهٔ قصور و کم‌کاری مردمان باشد.»^(۷)

در نظر بسیاری از قبایل، ارواح نه تنها در دنیای ملموس و دیدنی فعالیت می‌کنند، بلکه بر فراز قلمرو آسمان، و در یک دنیای زیرزمینی آبی نیز فعال هستند. به باور آنان بعضی شمن‌ها چنان قدرتی داشتند که می‌توانستند به این سطوح پرواز کنند، با ارواح ملاقات نمایند و بر کارشان تأثیر بگذارند. بسیاری از داستان‌ها و آداب و رسوم بومیان آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی بر این ایده استوارند که یک درخت مرکزی یا محوری عمودی وجود دارد که این جهان‌ها را به یکدیگر مرتبط می‌سازد و در عین حال معرّف سطوح هستی است.

آداب و رسوم

چنین مفاهیمی در باره ماهیت راستین جهان در خلال اجرای آداب و رسوم یادآوری می‌شد. گروه‌های سرخپوست معمولاً سالی یکی - دو بار برای اجرای منظور یاد شده، گرد هم می‌آمدند. برنامه آن‌ها این بود که در باره مسائلی مهم مانند فرا رسیدن فصول یا فراوانی شکار گفتگو کنند. معمولاً این تشریفات با رقص‌های سنتی، موسیقی و داستان‌سرایی و جشن و سور و سات همراه بود. به باور شرکت‌کنندگان این مراسم، رقصیدن، بیان کردن و

تذکر دادن این وقایع، به خودی خود کمک می‌کرد که چنین جریان‌هایی رخ دهند. بدین ترتیب این مردمان در بروز و وقوع جریان‌های طبیعی شرکت می‌کردند. همین اندیشه، که فعالیت‌های آدمیان باعث بروز وقایع طبیعی می‌شوند، در تشریفات مهمی که نقش کلیدی در حیات قبیله داشتند، عامل مهمی به شمار می‌آمد، تشریفاتمانند وارد کردن نوجوانان به مرحله بلوغ و بزرگسالی، یا مسافرت مردگان به قلمرو روحانی.

از آن‌جا که این آداب و رسوم گروه‌ها را گرد هم جمع می‌آورد، این خود فرصتی بود که رهبران گروه‌ها به توافق‌های جدیدی برسند، و نیز خانواده‌ها با هم وصلت کنند. افراد گروه چند روزی فرصت استراحت داشتند و می‌توانستند با یکدیگر غذا بخورند و بعد هم به تبادل افکار و کالاهایشان بپردازند. این‌گونه تبادل افکار و کالا در هنگامی که واقعه‌ای غیرمعمولی گروه‌ها را کنار هم می‌آورد نیز صورت می‌گرفت، مثلاً هنگام رسیدن مقادیر بسیار زیادی میوه، یا آمدن عده‌ای بیگانه یا بازرگان به محل آن‌ها.

موضع و مکان آدمیان

در نظر بسیاری از بومیان قاره آمریکا، انسان‌ها فقط یک نوع موجود در میان مخلوقات فراوان زمین به شمار می‌آیند. داستان زیر مربوط به قوم اسکاگیت از ناحیه شمال غربی آمریکا نشان می‌دهد که چگونه حیوانات به آفریدگار کمک کردند تا جهانی بسازد که «آدمیان مجبور شوند از سر راه حیوانات کنار روند.» این داستان در کتاب صحبت در باره جهان: داستان‌ها و هنرهای بومیان آمریکا آمده است:

«در آغاز کار، کلاغ و سمور و کاپوت به آفریدگار کمک کردند تا طرح جهان را بریزد. آن‌ها مدتی با هم بحث کردند. سپس به آفریدگار کمک کردند تا کاری کند که همه رودخانه‌ها فقط از یک جهت جریان یابند؛ آن‌ها ابتدا فکر می‌کردند که آب رودخانه‌ها باید در دو جهت حرکت کنند، هم بالا بروند و هم پایین. آن‌ها تصمیم گرفتند پیچ و خمی در رودها ایجاد کنند تا گرداب‌های کوچکی به وجود آید و ماهیان بتوانند در آن‌ها توقف کنند و به استراحت بپردازند. آن‌ها تصمیم گرفتند جانوران درنده را درون جنگل‌ها جای دهند تا آدمیان مجبور شوند از سر راه آن‌ها کنار روند.»

آدمیان نباید برای همیشه روی این زمین زندگی کنند، این موضوعی بود که کلاغ و سمور و کاپوت و آفریدگار سالخورده با آن موافقت کردند. آدمیان فقط برای مدت کوتاهی در زمین باقی خواهند ماند. پس از آن جسم آن‌ها به زمین بازمی‌گردد و روح آن‌ها به جهان ارواح. آن‌ها گفتند تمام موجودات زنده - حیوانات، گیاهان، ماهیان و پرندگان - باید از دو جنس نر و ماده باشند. و هر موجودی غذای خود را از زمین یعنی خاک خواهد گرفت.»